

شهادت اصحاب امام حسین (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



آخرین نماز شهادت اصحاب امام (علیه السلام)

عمر بن سعد نزدیک به یاران امام شد و ذوید (1) را صدا کرد و گفت: پرچم را نزدیک آر، او پرچم را نزدیک آورد، پس عمر بن سعد تیر را بر کمان نهاد و به سوی یاران امام (علیه السلام) انداخت و گفت: گواه باشید که من اول کسی بودم که به سوی آنان تیر انداختم!! سپس دیگران نیز تیر بر کمان نهاد و اصحاب امام را نشانه رفتند (2)، که بعد از این اقدام، کسی از یاران امام حسین (علیه السلام) نماند که از آن تیرها به او اصابت نکرده باشد، و همین امر باعث شد تا پنجاه تن از یاران امام حسین (علیه السلام) به شهادت برسند. (3) پس امام (علیه السلام) به یارانش فرمود:

این تیرها فرستادگان این جماعت است! بپا خیزید و بشتابید به سوی مرگی که از آن چاره ای نیست، خدای شما را بیامرزد.

پس اصحاب آن حضرت قسمتی از روز را پیکار کردند تا آن که گروه دیگری از یاران امام شهید شدند. (4)

نام‌های شهدای حمله اول

این شهر آشوب تعداد شهدای اصحاب امام را در حمله اول، چهل نفر ذکر کرده است که نام بیست و هشت نفر از آنها را برده است و سپس می گوید:

ده نفر آنها از موالی حسین (علیه السلام) و دو نفر از موالیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده اند (5)، ولی ما

برای آوردن ترجمه مختصری از هر کدام آنها، در اینجا نام‌های آنان را از کتاب «ابصار العین» سماوی ذکر می‌کنیم، که بعضی از آنان بر اساس نقل دیگران در حمله اول شهید نشده‌اند و موارد اختلاف ذیلاً مذکور گردیده است:

1 - ادهم بن امیه:

از شیعیان بصره بود که در خانه ماریه (6) اجتماع می‌کردند، او با یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمد و به امام (علیه السلام) پیوست. (7)

2 - امی بن سعد:

او از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از تابعین و ساکن کوفه بوده، و چون از آمدن امام حسین (علیه السلام) به کربلا آگاهی یافت، در ایام مهاده (8) به خدمت امام حسین آمد. (9)

3 - بشر بن عمر:

او از تابعین بود و دلاوری فرزندان او در جنگ‌ها معروف است، در ایام مهاده به خدمت امام (علیه السلام) آمد. (10)

4 - جابر بن حجاج:

جابر از یاران شجاع امام حسین (علیه السلام) بوده و قبل از ظهر روز عاشورا به شهادت رسید. (11)

5 - حباب بن عامر:

او در کوفه سکونت داشته و از شیعیان است، و با مسلم بن عقیل بیعت کرده و در بین راه به امام (علیه السلام) ملحق گردید. (12)

6 - جبلة بن علی:

از شجاعان کوفه و از ابتدای امر با مسلم بود و سپس نزد امام حسین (علیه السلام) آمد. (13)

7 - جنادة بن کعب:

از مکه مصاحب امام بود و او و خانواده اش به همراه امام به کربلا آمدند. (14)

8 - جندب بن حجیر کندی:

او از بزرگان و سرشناسان شیعه و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، و در بین راه قبل از برخورد امام با حر بن یزید به خدمت آن حضرت رسید و به کربلا آمد. اهل سیر گفته‌اند که او در آغاز جنگ به شهادت رسید، بعضی فرزند او حجیر بن جندب را گفته‌اند که در همان آغاز حمله شهید شدند ولی ثابت نشده است که با پدرش شهید شده باشد. (15)

9 - جوین بن مالک:

او شیعه و در میان قبیله بنی تمیم بوده است، و با آنان برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) بیرون آمد! و چون ابن سعد شرط های امام را نپذیرفت، او نیز همانند گروه دیگری دست از سپاهیان کوفه کشیده و شب هنگام (16) به سوی اردوی امام کوچ کرد. (17)

10 - حارث بن امرئ القیس:

او از شجاعان بنام بود و شهرتی در جنگ ها به دست آورده بود، و با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمده بود! و چون آنها کلام امام حسین (علیه السلام) را نپذیرفتند، به امام پیوست. (18)

11 - حارث بن نبهان:

پدر او نبهان - بنده حمزه بن عبدالمطلب - سواری شجاع بود، و فرزندش حارث از پیوستگان به امام علی و امام حسن (علیه السلام) بود و یا امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و شهید شد. (19)

12 - حجاج بن بدر:

او اهل بصره است، و همان کسی است که پاسخ نامه امام (علیه السلام) را از بصره به خدمت امام در کربلا آورد؛ این نامه را امام به مسعود بن عمر نوشته بودند، و حجاج بن بدر با امام بود تا در اولین حمله پیش از ظهر عاشورا به شهادت رسید، و بعضی شهادت او را بعد از ظهر ضمن مبارزه ذکر کرده اند. (20)

13 - حلاس بن عمرو:

او و برادرش نعمان از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند و حلاس در کوفه فرمانده نیروهای آن حضرت بوده است. او ابتدا با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمده بود و چون عمر بن سعد شرائط امام را نپذیرفت او شبانه به اردوی امام حسین (علیه السلام) پیوست. (21)

14 - زاهر بن عمرو:

شجاعی با تجربه و دلاوری مشهور و از دوستان معروف اهل بیت بود، او از یاران عمرو بن الحکم - صحابی معروف - بشمار می رفت، و چون زیاد بن ابیه در طلب عمرو بن الحکم برآمد، زاهر با او بود و در قول و فعل با او مصاحبت داشت، آنگاه که معاویه عمرو را تعقیب می کرد، در تعقیب زاهر نیز بود، و سرانجام عمرو بن الحکم به دست معاویه به قتل رسید و زاهر خود را پنهان می کرد، و در سال شصت هجری چون مناسک حج را بجای آورد، با امام (علیه السلام) ملاقات کرد و همراه امام به کربلا آمد. (22)

15 - زهیر بن سلیم:

انگاه که سپاه کوفه تصمیم به جنگ با امام (علیه السلام) گرفتند، او از جمله کسانی بود که شب عاشورا به خدمت امام آمد و به اصحاب آن حضرت پیوست (23) و همانند مشتاقان جنگید تا این که در حمله اول شهید شد و بعد از رسیدن به فیض شهادت به فیض دیگری نیز نائل آمد و آن این که در زیارات ناحیه مقدسه سلام بر او آمده است. (24) عبدالله بن عمیر گفت: به خدا سوگند من مشتاق جهاد با اهل شرک هستم و امیدوارم جنگ با این جماعت که با پسر دختر پیامبرشان می جنگید، کمتر از جهاد با مشرکین از نظر ثواب، نباشد. پس نزد همسرش ام وهب آمد و او را از این ماجرا آگاه و تصمیم خودش را گوشزد کرد، همسرش گفت: درست اندیشیده ای، خداوند تو را به بهترین راهها و درست ترین اندیشه ها راهنمایی کند، همین کار را بکن و مرا نیز با خود ببر.

16 - سالم (غلام عامر بن مسلم):

او غلام عامر بود و در بصره سکونت داشت، و عامر از شیعیان آن شهر بشمار می رفت، و هنگامی که یزید بن ثبیط با فرزندان خود و برخی دیگر در مکه به خدمت امام (علیه السلام) آمدند، این دو نیز به همراه آنها به امام

ملحق و با او به کربلا آمدند. (25)

17 - سالم بن عمرو:

او اهل کوفه و از شیعیان بود، و در ایام مهاده که هنوز کار امام (علیه السلام) با سپاه کوفه به جنگ نینجامیده بود، به کربلا آمد و به اصحاب امام ملحق شد. (26)

18 - سوار بن ابی حمیر:

او نیز قبل از شروع جنگ به امام و یارانش ملحق شد، و در حمله اول مجروح گردید. او را سپاه کوفه اسیر کرده و نزد عمر بن سعد بردند، عمر بن سعد خواست او را به قتل برساند، خویشان او که در سپاه کوفه بودند از ابن سعد خواستند که او را آزاد نماید، و چون او مجروح شده بود پس از شش ماه به شهادت رسید و در عبارت زیارت ناحیه آمده است: «السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ». (27)

19 - شبيب بن عبدالله:

او دلاوری شجاع بود که با سیف و مالک فرزندان سریع به اردوی امام (علیه السلام) پیوسته است و قبل از ظهر روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اول شهید شدند. (28)

20 - عائذ بن مجمع:

او به همراه پدرش مجمع بن عبدالله در بین راه به امام (علیه السلام) ملحق شد و حر بن یزید خواست نگذارد، امام (علیه السلام) فرمود: اینها یاران منند و نباید آنها را از این کار بازداري. آنها به امام (علیه السلام) ملحق شدند و راهنمای آنها طرماع بود؛ و صاحب «حدائق» او را در شمار شهدای حمله اول ذکر کرده و دیگران گفته اند با پدرش در یک جا شهید شدند و این قبل از حمله اول در آغاز جنگ بوده است. (29)

21 - عامر بن مسلم:

از اهل بصره و از شیعیان بود، به همراه غلامش سالم با یزید بن ثبیط از بصره به مکه آمده و به امام (علیه السلام) ملحق گردید. (30)

22 - عبدالله بن بشیر:

او از مشاهیر دلاوران و از حامیان حق بشمار می‌رفت، نام او و پدرش در جنگ‌ها مشهور است؛ عبدالله بن بشیر با لشکر عمر بن سعد به کربلا آمد و قبل از شروع قتال به امام (علیه السلام) پیوست و در اولین حمله قبل از ظهر عاشورا به شهادت رسید. (31)

23 - عبدالله بن یزید:

او به همراه پدرش از بصره به مکه آمد و به خدمت امام (علیه السلام) رسید، سپس به همراه آن حضرت به کربلا آمده است. (32)

24 - عبیدالله بن یزید:

او نیز به همراه پدرش یزید بن ثبیط و برادرش و گروهی دیگر از اهل بصره در مکه به امام (علیه السلام) ملحق

شدند. (33)

25 - عبدالرحمن بن عبدالرب:

او از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از مخلصین اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، هنگامی که علی (علیه السلام) در ربه کوفه از مردم خواست کسی که در غدیر خم حاضر بوده و حدیث غدیر را شنیده بپاخیزد و شهادت دهد، او به همراه گروهی دیگر برخاسته و گفتند: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدیم که می فرمود: «خدای عزوجل ولی من است و من ولی مؤمنین، پس هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن می دارد»؛ علی (علیه السلام) او را تربیت کرده و قرآن تعلیم او نموده؛ او از مکه همراه امام حسین (علیه السلام) بوده و به کربلا آمده است. (34)

26 - عبدالرحمن بن مسعود:

او و پدرش از معروفین شیعه و از شجاعان مشهور بودند، با عمر بن سعد به کربلا آمدند و قبل از آغاز جنگ به خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدند و بر او سلام کردند و نزد امام مانده و در حمله اول به شهادت رسیدند. (35)

27 - عمر بن ضبیعه (36):

او سواری پیشتاز بود که با عمر بن سعد به کربلا آمد و بعد به حلقه یاران امام (علیه السلام) پیوست. (37) این حجر در «اصابه» گفته است که عمرو بن ضبیعه از نام آوران جنگ ها و مردی شجاع بوده است و افتخار درک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دارد. (38)

28 - عمار بن حسان:

از شیعیان مخلص و از شجاعان معروف بود، پدرش حسان از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و در جنگ های جمل و صفین در راه دفاع از آن حضرت مبارزه کرد و شهید گردید. عمار از مکه در خدمت امام حسین (علیه السلام) بود و از آن حضرت جدا نشد تا در روز عاشورا در حمله اول به فیض شهادت نائل آمد. (39)

29 - عمار بن سلامه:

از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از یاران علی (علیه السلام) در جنگ ها بود، و هنگامی که برای جنگ جمل همراه حضرت می رفتند از آن حضرت سؤال کرد: وقتی با اصحاب جمل روبرو شوی چه خواهی کرد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: آنها را به خدا و طاعت او دعوت می کنم و اگر خودداری کردند با آنها جنگ خواهم کرد، عمار گفت: آن کس که مردم را به سوی خدا خواند هرگز مغلوب نگردد. عمار بن سلامه در کربلا به خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و در حمله او شهید شد. (40)

30 - قاسم بن حبیب الأزدی:

او از شیعیان کوفه بود و با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد، و قبل از آغاز جنگ به اردوی امام (علیه السلام) پیوست. (41)

31 - قاسط بن زهير (42):

او از اصحاب اميرالمؤمنين (عليه السلام) و از جمله ياران امام حسن (عليه السلام) بود و در كوفه ماند و در جنگ‌ها خصوصا در صفين حضور داشت. چون امام حسين (عليه السلام) به كربلا آمد، شبانه به آن حضرت پيوست. (43) چون غبار ميدان رزم فرو نشست، همسر عبدالله بن عمير به سوي كشته او به راه افتاد و بر بالين او نشست و خاك از رخسار او پاك كرد و گفت: بهشت خدا تو را گوارا باد! از خدائي كه بهشت را روزي تو كرد مي‌خواهم كه مرا مصاحب تو در بهشت قرار دهد. در اين اثنا شمر به غلامش دستور داد تا عمود خود را بر سر او فرود آورد، و در اثر اين ضربه ام وهب به آرزوي خود رسيد و در كنار همسر شهيدش جان داد.

32 - كردوس بن زهير:

از اصحاب علي (عليه السلام) بوده و همراه دو برادرش شبانه به امام حسين و كربلا پيوست. (44)

33 - كنانه بن عتيق (45):

او از پهلوانان كوفه و از زمرة زاهدان و قاريان قرآن است. در كربلا به خدمت امام حسين (عليه السلام) آمده و در حمله اول شهيد شد، و بعضى شهادت او را بعد از حمله اول ذكر کرده اند. (46)

34 - مسلم بن كثير:

از تابعين كوفه و از ياران اميرالمؤمنين (عليه السلام) بود و در يكي از جنگ‌ها يك پاى او آسيبديد و معلول شد، و شايد به همين جهت او را «اعراج» مي‌گفتند. هنگامى كه امام حسين (عليه السلام) به كربلا وارد شد، از كوفه به سوي آن حضرت حركت كرد و در كنار او به شهادت رسيد. (47)

35 - مسعود بن حجاج:

او و فرزندش از شيبيان معروف و از شجاعان مشهور بودند، و در ايام مهاده به كربلا آمده خدمت امام (عليه السلام) رسيدند و نزد امام ماندند و هر دو در اولين حمله به فيض شهادت رسيدند. (48)

36 - مقسط بن زهير:

او و دو برادرش از اصحاب اميرالمؤمنين (عليه السلام) و از مجاهدان پيشتاز آن حضرت در جنگ‌هاى جمل و صفين و نهروان بودند. چون امام حسين (عليه السلام) به كربلا آمد، شبانه به خدمت آن حضرت رسيده و به فيض شهادت نائل شد. (49)

37 - نصر بن ابى نيزر (50):

پدر او از فرزندان ملوك عجم يا از اولاد نچاشي است و فرزند او - نصر - بعد از امام علي و امام حسن (عليه السلام) در خدمت امام حسين (عليه السلام) بود، و از مدينه همراه حضرت به مكه آمد و از آنجا به كربلا، و در آنجا به شهادت رسيد. ابتدا سواره بود ولي اسب او را پي كردند، و در حمله اول به شهادت رسيد. (51)

38 - نعمان بن عمرو الراسبي:

او و برادرش از اهل كوفه و از اصحاب علي (عليه السلام) هستند، چون عمر بن سعد سخنان امام را نپذيرفت، شبانه به خدمت آن حضرت آمد و در كنار او به شهادت رسيد. (52)

39 - نعیم بن عجلان:

او و دو برادرش نصر و نعمان هر سه از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشمار می رفتند، و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت بودند و از شجاعان و از شعرا بشمار می رفتند، نصر و نعمان از دنیا رفتند و نعیم در کوفه باقی ماند؛ چون امام حسین (علیه السلام) به سوی عراق آمد او به خدمت ایشان رسید و در روز عاشورا به عزم جنگ پیش آمد و در حمله اول به فیض شهادت نائل آمد. (53)

40 - زهیر بن بشر الخثعمی:

صاحب مناقب او را از جمله شهدای حمله اول ذکر کرده است (54) ولی در دیگر مصادر نام او یافت نشد.

نزول نصر

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: چون اصحاب امام (علیه السلام) با سپاه عمر بن سعد درگیر شدند و آتش جنگ برافروخته شد، به فرمان خدا فرشتگان آسمان ها بر امام حسین فرود آمدند، و این مسأله امام را بر سر دو راهی قرار داد: پیروزی بر دشمنان و یا ملاقات خدا و شهادت، و آن بزرگوار، ملاقات خدا را برگزید. (55)

استغاثه

در این هنگام امام (علیه السلام) فریاد بر آورد که: «أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجَةِ اللَّهِ؟! أَمَا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟! آیا فریادرسی هست که ما را به خاطر خدا یاری دهد؟! آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع نماید؟!» (56)

نام های سایر شهدا

پس از این که گروهی از یاران امام (علیه السلام) که نامشان را قبلا یادآور شدیم در اولین حمله جان باختند و شربت شهادت نوشیدند، نوبت فداکاری به دیگر اصحاب و همچنین اهل بیت آن حضرت از بنی هاشم رسید که هر کدام به میدان رزم شتافته و به استقبال شمشیرها و نیزه ها رفتند و لباس سرخ شهادت را به قامت خود

پوشاندند و به لقاء الهی و رضوان خدا پیوستند و در جوار رحمت و الطاف حق آرمیدند که به ترتیب در آغاز نام اصحاب و سپس اهل بیت آن حضرت را ذکر خواهیم کرد:

1- عبدالله بن عمیر (57):

او پدر وهب و مردی شجاع و شریف بوده و در کوفه سرائی نزدیک «بئر الجعد» (58) همدان داشت، همسرش ام وهب است. او روزی به لشکرگاه کوفه در نخیله آمد و سپاه کوفه را مشاهده کرد که عازم حرکت به سوی کربلا هستند، سؤال کرد، به او گفته شد که این سپاه برای جنگ با حسین فرزند دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) می روند! عبدالله بن عمیر گفت: به خدا سوگند من مشتاق جهاد با اهل شرک هستم و امیدوارم جنگ با این جماعت که با پسر دختر پیامبرشان می جنگید، کمتر از جهاد با مشرکین از نظر ثواب، نباشد. پس نزد همسرش ام وهب آمد و او را از این ماجرا آگاه و تصمیم خودش را گوشزد کرد، همسرش گفت: درست اندیشیده ای، خداوند تو را به بهترین راهها و درست ترین اندیشه ها راهنمایی کند، همین کار را بکن و مرا نیز با خود ببر. پس شب هنگام همسرش را برداشت و حرکت کرد تا در کربلا به خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید.

و چون عمر بن سعد به سوی امام (علیه السلام) تیر انداخت و سپاه کوفه به طرف اردوی امام تیر پرتاب کردند، غلام زیاد بن ابیه به نام «یسار» و غلام عبیدالله بن زیاد به نام «سالم» به میدان آمدند، و از سپاهیان امام مبارز طلب کردند، حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر از جای برخاسته که به میدان بروند، امام حسین (علیه السلام) مانع شد، عبدالله بن عمیر بپاخاست و از حضرت اجازه خواست، امام به او نظر کرد و او را مردی گندم گون و بلند بالا و دارای بازوانی قوی و سینه ای گشاده یافت، فرمود:

«گمان دارم که حریفان خود را از پای درآوری، اگر می خواهی به جانب آنان رو.» پس عبدالله بن عمیر به میدان شتافت، سالم و یسار که در میدان ایستاده بودند از نسب او سؤال کردند، او خود را معرفی نمود، آن دو گفتند: ما تو را نمی شناسیم! پس زهیر یا حبیب و یا بریر را به میدان طلب کردند، و یسار جلوتر از سالم ایستاده بود، عبدالله بن عمیر گفت: از جنگ با مردم ننگ داری؟! هر کس به جنگ تو آید بهتر از تو خواهد بود. پس بر او حمله برد و او را با شمشیر زد تا او را به قتل رساند، و در آن هنگام که سرگرم مبارزه با او بود، سالم به او حمله کرد. یاران امام فریاد بر آوردند که:

سالم آهنگ تو کرده است! او اهمیت نداد، و سالم با شمشیر بر او حمله کرد، عبدالله بن عمیر دست خود را جلو آورد و انگشتان دست چپ او قطع شد، ولی به سالم امان نداد و او را شمشیر زد و کشت، و روی به سوی امام کرد و در برابر آن حضرت رجز می خواند در حالی که هر دو حریف خود را کشته بود:

«ان تنکرونی فانا ابن کلب	حسبی ببیتی فی علیم حسبی
انی امر ذو مرة و عصب	و لست بالخوار عند الحرب
انی زعیم لک ام وهب	بالطعن فیهم مقدما و الضرب» (59)

پس ام وهب همسر عبدالله بن عمیر عمود خیمه را برگرفته و روی به سوی همسر خود آورد و گفت: پدر و ماردم به فدایت باد! در برابر این ذریه رسول خدا مبارزه کن. عبدالله بن عمیر او را به سوی زنان باز گرداند، ام وهب لباس همسر خود را گرفته و می گفت: هرگز تو را رها نمی کنم تا در کنارت کشته شوم. عبدالله بن عمیر در حالی که دست راستش در اثر خون کشته شدگان به دسته شمشیر چسبیده بود و انگشتان دست چپ او

قطع شده بودند، نتوانست همسرش را باز گرداند. امام حسین (علیه السلام) آمد و فرمود: «خدا شما خاندان را جزای خیر دهد، به سوی زنان بازگرد و با آنان باش، خدا تو را رحمت کند، بر زنان جنگ نیست، پس او بازگشت.» عمرو بن حجاج زبیدی بر میمنه لشکر امام حمله کرد و یاران امام ایستادگی کردند، و شمر بر میسر حمله کرد ولی یاران امام استقامت می کردند و با نیزه به آنها حمله می بردند.

عبدالله بن عمیر - این مبارز شیر دل - که در میسر لشکر امام (علیه السلام) می رزمید، گروهی از آنان را کشت. در این هنگام، هانی بن ثابت حضرمی و بکیر بن حی تیمی بر او حمله برده و او را شهید کردند، پس سپاه عمر بن سعد به یکباره از سواره و پیاده به یاران امام حمله ور شدند و جنگ سختی در گرفت و اکثر اصحاب امام بر روی زمین افتادند، چون غبار میدان رزم فرو نشست، همسر عبدالله بن عمیر به سوی کشته او به راه افتاد و بر بالین او نشست و خاک از رخسار او پاک کرد و گفت:

بهشت خدا تو را گوارا باد! از خدایی که بهشت را روزی تو کرد می خواهم که مرا مصاحب تو در بهشت قرار دهد. در این اثنا شمر به غلامش دستور داد تا عمود خود را بر سر او فرود آورد، و در اثر این ضربه ام وهب به آرزوی خود رسید و در کنار همسر شهیدش جان داد. (60)

2- مالک بن عبدالله :

3- سیف بن الحارث (61):

این دو برادر مادری به همراه غلامشان شبيب روز عاشورا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) را در آن حال مشاهده کردند، گریه کنان به خدمت امام آمده و به اردوی او ملحق شدند. امام (علیه السلام) به آنها فرمود: «ای فرزندان برادرم! چرا می گریید؟! به خدا سوگند بعد از گذشت ساعتی چشمانتان روشن خواهد شد.» گفتند: خدا ما را فدای تو گرداند، بر خود نمی گرییم بلکه گریه می کنیم برای این که شما را در محاصره این گروه می بینیم و قدرت نداریم تا به چیزی بیش از جانمان از تو حمایت کنیم! امام (علیه السلام) فرمود: «خدا شما را به خاطر این همراهی و یاری، بهترین پاداشی که به متقین می دهد، عطا نماید.»

این دو برادر ایستاده بودند و حنظلة بن اسعد مردم کوفه را موعظه می نمود و مبارزه کرد تا به شهادت رسید، آنگاه این دو برادر به سوی سپاه کوفه حرکت کرده و روی به امام حسین (علیه السلام) نموده گفتند: السلام علیک یابن رسول الله! امام (علیه السلام) فرمود: «رحمت و سلام و برکات خدا بر شما باد.» پس در حالی که هماهنگ مبارزه می کردند و یکی از دنبال دیگری بود، هر دو به فیض شهادت نائل آمدند. (62)

4 - عمرو بن خالد الصیدوی (63):

5 - سعد مولای عمرو (64):

6 - جابر بن حارث (65):

7 - مجمع بن عبدالله (66):

این چهار بزرگوار با هم بر اهل کوفه حمله بردند و چون در میان دشمن قرار گرفتند سپاه کوفه آنها را محاصره و از دیگر یاران امام جدا کردند، امام حسین (علیه السلام) برادرش عباس (علیه السلام) را فرستاد تا آنها را با شمشیر از حلقه محاصره نجات دهد در حالی که آنها کاملاً زخمی شده بودند، ولی در اثنای راه، دشمن باز با شمشیر بر آنها حمله برد و با این که مجروح بودند، مبارزه کردند تا در کنار هم به شهادت رسیدند. (67) در این هنگام مجدداً عمرو بن حجاج با سپاهش بر میمنه اصحاب امام حسین (علیه السلام) حمله کردند، و چون به امام نزدیک

شدند یاران امام بر زانو نشسته و نیزه ها را به سوی آنها گرفتند، از این رو اسبان سپاه عمرو بن حجاج نتوانستند قدم از قدم بردارند، و هنگام بازگشت، اصحاب امام بر آنان تیر زده و تعدادی از ایشان را کشته و گروهی را مجروح ساختند. (68)

8 - بریر بن خضیر:

و چون جنگ شدت پیدا کرد، مردی از سپاه کوفه به نام یزید بن معقل به میدان آمد و بریر را ندا کرد که: کار خدا را درباره خود چگونه می بینی؟! بریر گفت: به خدا سوگند که او در حق من نیکی کرد و کار تو را در مسیر شر قرار داد.

یزید بن معقل گفت: دروغ می گویی و قبل از این، دروغگو نبودی! و من گواهی می دهم که تو از گمراهانی! بریر گفت: آیا می خواهی با تو مباحله کنم تا خدا دروغگو را لعنت و آن که را بر باطل است به قتل برساند؟ او پذیرفت و با هم در آویختند و دو ضربت رد و بدل شد و یزید بن معقل ضربتی بر بریر وارد کرد که زبانی متوجه او نشد، و شمشیری حواله سر او کرد و کلاه او را شکافت و به مغز سرش رسید و روی زمین افتاد، و در حالی که شمشیر بریر در سر او فرو رفته و بریر آن را تکان می داد که از سر او بیرون آورد، مرد دیگری از سپاه کوفه به نام رضی بن منقذ بر بریر حمله کرد و ساعتی با یکدیگر مبارزه کردند تا بریر او را بر زمین زده و روی سینه او نشست، آن مرد فریاد زد:

کجایند یاران تا مرا نجات دهند؟!

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که: «هر کسی کشته خود را از میدان بیرون می برد و به خاک می سپرد، اما چون کسی را نداشت تا او را از میدان بیرون برد، به همین جهت پیکر پاره پاره او را پس از ده روز دیدند در حالی که بوی مشک از بدنش به مشام می رسید.» کعب بن جابر به یاری او شتافت، به او گفته شد: این مرد بریر بن خضیر قاری است که در مسجد کوفه می نشست و ما را قرآن می آموخت، او توجهی نکرد و با نیزه به بریر حمله کرد، و آن را بر پشت بریر نهاد. چون بریر تیزی نیزه را در پشت خود احساس کرد، خود را به روی رضی بن منقذ افکند و روی او را به دندان گرفت و قسمتی از بینی او را برکند، کعب بن جابر نیزه را فشار داد و بریر را از روی رضی بن منقذ کنار زد و او را با شمشیر به شهادت رساند، رضوان خداوند بر او باد. (69) عقیف (70) می گوید:

گویا من رضی بن منقذ را می نگرم که از جای بر می خاست، و در حالی که غبار از جامه اش پاک می کرد به کعب بن جابر می گفت:

ای برادر ازدی! خدمتی به من کردی که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. یوسف بن یزید می گوید که: از عقیف پرسیدم که تو خود مباحله بریر را با یزید بن معقل شاهد بودی؟ عقیف گفت: آری، به چشم دیدم و به گوش شنیدم.

کعب بن جابر - قاتل بریر - چون از کربلا باز گشت، همسرش و خواهرش نوار به او گفتند: تو دشمن پسر فاطمه را یاری کردی و بزرگ قرآن قرآن - بریر - را کشتی و گناه بزرگی را انجام دادی! به خدا سوگند که هرگز با تو کلمه ای سخن نخواهیم گفت. (71)

عبیدالله پسر عموی کعب بر او خشمگین شد و گفت: وای بر تو! بریر را کشتی؟! به چه امیدی خدا را ملاقات خواهی کرد؟! نوشته اند که:

کعب از کرده خود پشیمان شده و اشعاری را به نظم درآورد که در آن حزن و اندوه خود را به خاطر ارتکاب این جرم

بزرگ یادآور شده است. (72) و (73)

9- عمرو بن قرظۀ بن کعب انصاری:

پدر او از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، و در جنگ های امام علی (علیه السلام) شرکت داشت و آن حضرت او را به ولایت فارس گمارده بود، و در سال 51 بدرود حیات گفت. او دارای فرزندانی است که مشهورترین آنها عمرو و علی است که عمرو در ایام مهاندۀ در کربلا خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و امام او را جهت ارشاد نزد عمر بن سعد می فرستاده است، و این جریان تا آمدن شمر ادامه داشت، و چون شمر به کربلا آمد، این ارتباط قطع شد. (74)

او روز عاشورا از امام اذن گرفت و به میدان آمد در حالی که این رجز می خواند:

«قَدْ عَلِمْتُ كَتِيبَةَ الْأَنْصَارِ	أَتَى سَاحِمِي حَوْزَةَ الدَّمَارِ
ضَرْبَ غُلَامٍ غَيْرِ نَكْسٍ شَارِ	دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَدَارِ» (75)

پس عمرو بن قرظۀ ساعتی رزمید و نزد امام حسین (علیه السلام) بازگشت و در برابر آن حضرت ایستاد تا از او در برابر دشمن دفاع کند. (76)

ابن نما می گوید: او صورت و سینه خود را سپر تیرها قرار داده بود و نمی گذاشت که به امام حسین (علیه السلام) اصابت کند، و پس از جراحت های زیادی که برداشته بود به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! به عهد خود وفا کردم؟! آن حضرت فرمود: آری، تو زودتر از من در بهشت خواهی بود، سلام مرا به رسول خدا برسان و بگو که من هم به دنبال تو خواهم آمد.

عمرو پس از شنیدن این سخنان بشارت آمیز به روی زمین افتاد و جان تسلیم کرد؛ سلام خدا بر او باد. اما برادرش علی که با عمر بن سعد به کربلا آمده بود، چون برادرش کشته شد، از میان سپاه کوفه بیرون آمد و ندا کرد:

ای حسین! برادر مرا فریفتی و او را کشتی! امام حسین فرمود: من او را نفریغتم، خدا او را هدایت کرد و تو به گمراهی کشیده شدی. گفت: خدا مرا بکشد! اگر تو را نکشم، و یا به دست تو کشته نشوم! و به طرف امام حمله کرد. نافع بن هلال او را با ضربه نیزه بر روی زمین انداخت و یاران او آمده و از معرکه بیرونش بردند و زخم هایش را مدوا کردند تا بهبودی یافت. (77)

وقتی که خبر کشته شدن زهیر بن قین در رکاب امام (علیه السلام) به همسر با وفای او رسید، به غلامش گفت: برو و مولایت زهیر را کفن کن، غلام زهیر وقتی که بدن مطهر امام حسین (علیه السلام) را عریان در قتلگاه مشاهده کرد، با خود گفت: چگونه مولایم زهیر را کفن کنم ولی حسین (علیه السلام) را رها نموده و عریان بگذارم؟! به خدا سوگند که چنین نکنم. پس امام را در پارچه ای که همراه داشت پیچید و زهیر را با پارچه ای پاره کفن نمود.

10- سعد بن حارث :

11- ابو الحتوف بن حارث (78):

این دو برادر با عمر بن سعد به کربلا آمده بودند، و چون روز عاشورا شد و امام حسین (علیه السلام) ندا می کرد: «الا من ناصر ینصرنا» و زنان و کودکان با شنیدن صدای امام (علیه السلام) شیون می کردند، از دیدن این منظره،

تاب نیاوردند و شمشیر به روی سپاه کوفه و دشمنان امام حسین (علیه السلام) کشیدند و آنقدر مبارزه خود را ادامه دادند تا شهید شدند. (79) برخی نوشته اند که: این دو برادر در لحظات آخرین امام و پس از شهادت اصحاب به فیض شهادت نائل آمدند. (80)

12 - نافع بن هلال:

از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مردی بزرگوار و شجاع و قاری قرآن و نویسنده حدیث بود و در جنگ های جمل و صفین و نهروان در خدمت علی (علیه السلام) شمشیر می زد، و چون امام حسین (علیه السلام) به سمت عراق آمد، نافع و سه نفر دیگر از یارانش در میان راه به آن حضرت پیوستند. چون عمرو بن قرظه شهید شد و برادرش علی بن قرظه به خونخواهی او به میدان آمد، نافع بن هلال بر او حمله کرد و او را مجروح ساخت، یارانش برای نجات او حمله کردند و نافع بن هلال با آنها درگیر شد و رجز می خواند و می گفت:

«ان تنکونی فان ان ابن الجملی» دینی علی دین حسین بن علی» (81)

مردی به نام مزاحم بن حریث در پاسخ او گفت: من بر دین فلان هستم! نافع بن هلال گفت: تو بر دین شیطانی؛ و بر او حمله کرد و مزاحم خواست برگردد که ضربه نافع به او مهلت نداد و کشته شد. عمرو بن حجاج فریاد زد: آیا می دانید با چه کسانی می جنگید؟! کسی به تنهایی به میدان اصحاب حسین نرود! ابو مخنف می گوید:

نافع بن هلال، نامش را بر روی تیرهای خود نوشته و آنها را مسموم نموده و پرتاب می نمود، و از سپاه عمر بن سعد دوازده نفر را کشت و بسیاری را مجروح ساخت. هنگامی که تیرهای او تمام شد، شمشیر خود را برهنه نمود و حمله کرد و می گفت:

«انا الهزیر الجملی» انا علی دین علی» (82)

لشکر دشمن چاره کار را در حمله دسته جمعی به او دید و لذا اطراف او را گرفته و او را هدف تیرها و سنگ های خود قرار دادند تا این که بازوان او را شکسته و او را به اسارت گرفتند. شمر و گروهی از سپاه، او را نزد عمر بن سعد آوردند. عمر بن سعد به او گفت: ای نافع! وای بر تو! چرا با خود چنین کردی؟! نافع گفت: پروردگار من از قصد من آگاه است. در حالی که خون ها بر محاسن او جاری بود به او گفتند: مگر نمی بینی که با خود چه کرده ای؟! نافع گفت: دوازده نفر از شما را کشته ام و خودم را ملامت نمی کنم، اگر بازوان من سالم بود نمی توانستید مرا اسیر کنید.

شمر به عمر بن سعد گفت: او را بکش! عمر بن سعد گفت: تو او را آوردی، اگر می خواهی تو او را بکش! شمر شمشیر از نیام کشید، و چون خواست نافع را به قتل برساند، نافع بن هلال گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی، برای تو ملاقات خدا بسیار دشوار بود و خون ما بر گردن تو سنگینی می کرد، خدا را سپاس می گویم که مرگ ما را در دست بدترین خلق، قرار داد! پس شمر او را به شهادت رساند، رضوان خداوند بر او باد. (83)

13 - ابو الشعثا کندی:

نام او یزید بن زیاد (84) است و با عمر بن سعد به کربلا آمده بود، و چون کار به مقاتله انجامید، و سخنان امام را

رد کردند، به جانب حسین (علیه السلام) آمد.

او که تیرانداز ماهری بود در برابر امام حسین (علیه السلام) زانو زد و صد تیر به سوی دشمن پرتاب کرد و امام می فرمود: خدایا! تیرهای او را به هدف بنشان و بهشت خود را پاداش او قرار ده! و هنگامی که تیرهای او تمام شد، در حالی که بپا می خواست گفت: پنج تن از سپاه عمر بن سعد را کشتم، سپس بر سپاه دشمن حمله کرد و نوزده نفر را به قتل رساند و بعد به شهادت رسید (85) او هنگام حمله این رجز را می خواند:

«أَنَا يَزِيدُ وَابِي مُهَاصِرُ	أَشْجَعُ مِنْ لَيْثٍ بَغِيلِ خَادِرٍ
يَا رَبِّ اِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرُ	وَلَا بِنِ سَعْدٍ تَارِكٍ وَ هَاجِرٍ» (86) و (87)

14 - مسلم بن عوسجه:

او مردی شریف، عابد و زاهد بود، و از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بشمار می رفت؛ شجاعت او در جنگ ها و فتوحات اسلامی همیشه ورد زبان ها بود. (88)

عمرو بن الحجاج که در میسره لشکر عمر بن سعد قرار گرفته بود، بر میمنه امام - که زهیر بن قین فرماندهی آن را بر عهده داشت - حمله ور شد، و این درگیری در ناحیه فرات صورت گرفت و ساعتی به طول انجامید و در آن مسلم بن عوسجه اسدی بر روی زمین افتاد و به فیض شهادت نائل آمد.

آن بزرگوار در کوفه وکیل مسلم بن عقیل بود و مسئولیت جمع آوری اموال و خرید سلاح و گرفتن بیعت از مردم را بر عهده داشت.

در روز عاشورا ضمن مبارزه ای تحسین انگیز این رجز را می خواند:

«ان تسألوا عني فاني ذو لبدٍ	من فرع قوم من ذري بني اسدٍ
فمن بغاني حائر عن الرشد	و كافر بدین جبار صمد» (89)

حاضران در صحنه پیکار کربلا می گویند که چون غبار صحنه جنگ فرو نشست، مشاهده کردند که مسلم بن عوسجه بر روی زمین افتاده است و آخرین لحظات حیاتش بود که امام حسین (علیه السلام) بر بالین او حاضر شد و فرمود:

«خدای تو را رحمت کند ای مسلم بن عوسجه»، و این آیه را تلاوت کردند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.» (90)

حبیب بن مظاهر نزدیک آمد و گفت: ای مسلم بن عوسجه! شهادت تو سخت بر من گران است، تو را به بهشت بشارت می دهم.

مسلم بن عوسجه با صدایی ضعیف گفت: خدای تو را هم مژده خیر دهد. حبیب بن مظاهر به او گفت: خدای تو را هم مژده خیر دهد. حبیب بن مظاهر به او گفت: اگر من هم در همین لحظات به تو ملحق نمی شدم دوست داشتم که مرا وصی خود قرار دهی تا به وصایای تو عمل کنم. مسلم بن عوسجه گفت: تو را به این (امام حسین علیه السلام) وصیت می کنم که جان خود را فدای او کنی؛ و با دست خود به امام (علیه السلام) اشاره کرد.

حبیب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد.

پس مسلم بن عوسجه جان داد و در جوار رحمت حق آرامید. در این هنگام کنیز مسلم بن عوسجه فریاد بر آورد: یا سیداه! و یابن عوسجه! سپاه عمرو بن حجاج فریاد برآوردند که: مسلم بن عوسجه را کشتیم! شبث بن ربیع

به بعضی از یارانش که در کنارش بودند گفت: مادرانتان در سوگ شما بگریند! شما خود را به دست خود کشته و موجبات سرافکندگی خود را فراهم ساخته اید، در این حال شادی می کنید که یلی مانند مسلم بن عوسجه را کشته اید؟! به خدا سوگند او را در جایگاه کریم در میان مسلمانان دیدم، او را در دشت آذربایجان مشاهده کردم که قبل از آمدن تمامی سواران، شش نفر را کشته بود، شما بر کشتن چنین افرادی شادی می کنید؟! نوشته اند که: مسلم بن عوسجه به دست دو نفر شهید شد که نام های آنها مسلم بن عبدالله ضبابی و عبدالرحمن بن ابی خشکاره بجلی است. (91)

حبیب بن مظاهر از اصحاب رسول خدا بود و در کوفه سکونت داشت و از یاران علی (علیه السلام) بود و در تمام جنگ ها در خدمت آن حضرت شمشیر می زد و از جمله خواص اصحاب آن حضرت و حاملان علوم آن بزرگوار است، او از جمله کسانی است که مشتاقانه به یاری امام حسین (علیه السلام) شتافتند.

15 - حر بن یزید ریاحی:

حر مردی شریف در میان قوم خود بود (92)، و عاقبت به ندای حق لبیک گفت و با شادی به استقبال شهادت رفت و فرزند پیامبر را یاری کرد. او دلیرانه می جنگید و رجز می خواند:

«انی انا الحر و مؤوی الضیف	اضرب فی اعراضکم بالسيف
عن خیر من حل بلاد الخیف	اضربکم ولا آری من حیف» (93)

حر بن یزید به اتفاق زهیر بن قین با دشمن پیکار می کردند (94) و چون یکی از آنها در محاصره دشمن قرار می گرفت دیگری او را از محاصره دشمن بیرون می آورد و ساعتی بر این روال پیکار کردند تا اسب حر بن یزید جراحاتی برداشت و او همچنان سواره پیکار می کرد و شعر می خواند تا این که مردی به نام یزید بن سفیان که با او دشمنی دیرینه داشت در اثر فتنه انگیزی حصین بن نمیر که به او گفت: این حر بن یزید است که تو می خواستی او را به قتل برسانی، به حر بن یزید حمله کرد ولی حر به او امان نداد و او را از دم شمشیر گذراند. پس شخصی به نام ایوب بن شرح، تیری به اسب حر زده و او را از پای در آورد، حر به ناچار از اسب پیاده شد و پیاده می رزمید تا چهل و چند نفر را به قتل رساند. در این احوال لشکر پیاده نظام ابن سعد بر او حمله ور شده و او را کشتند، اصحاب امام با شتاب به سوی او شتافته و او را در برابر خیمه ای که می جنگید قرار دادند، امام (علیه السلام) بر بالین او نشست و خون از چهره حر پاک کرد و این جملات را فرمود: «تو حر و آزاده ای همانگونه که مادرت بر تو نام نهاد، تو در دنیا و آخرت حر و آزاده ای.» (95)

در مرثیه حر، یکی از اصحاب امام حسین این شعر را سرود:

«لنعمَ الحُرُّ حر بنی ریاح	ونعم الحر عند مختلف الرماح
و نعم الحر اذ حسینا	فجاد بنفسه عند الصیاح» (96)

و بعضی این اشعار را به علی بن الحسین (علیه السلام) نسبت داده اند (97)، و بعضی هم گفته اند که خود امام حسین (علیه السلام) آنها را انشأ فرموده اند. (98)

افراشت ز مهر، بیرق یاری را	خوش برد به سر، طریق دینداری را
شد حر و درید پرده ظلمت را	شد مست و سرود، شعر بیداری را (99)

او از اصحاب رسول خدا بود و در کوفه سکونت داشت و از یاران علی (علیه السلام) بود و در تمام جنگ ها در خدمت آن حضرت شمشیر می زد و از جمله خواص اصحاب آن حضرت و حاملان علوم آن بزرگوار است، او از جمله کسانی است که مشتاقانه به یاری امام حسین (علیه السلام) شتافتند. (101)

حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه در کوفه برای امام بیعت می گرفتند و چون عبیدالله بن زیاد به کوفه آمد و اهل کوفه مسلم را تنها گذاشتند، قبیله حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه آنها را پنهان کردند تا آسیبی به آنها نرسد، و هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد آن دو به سوی آن حضرت حرکت کردند، روزها مخفی می شدند و شب ها طی طریق می نمودند تا به اردوی امام (علیه السلام) ملحق شدند. (102)

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) برای ادای نماز ظهر از سپاه کوفه مهلت خواست، حصین بن تمیم گفت: نماز از شما پذیرفته نیست!! حبیب بن مظاهر در پاسخ او گفت:

گمان می کنی که نماز از آل رسول خدا پذیرفته نشود و نماز تو ای احمق نادان مقبول افتد؟! حصین بن تمیم به او حمله کرد و حبیب نیز به طرف او حمله ور شد و ضربه ای بر صورت اسب وی زد و بر اثر همین ضربه، حصین از اسب بر زمین افتاد، یارانش آمده او را نجات دادند و حبیب بر آنان حمله کرد و رجز می خواند و می گفت:

أَنَا حَبِيبٌ وَ أَبِي مُظَهَّرٌ	فَارِسٌ هَيَّجَاءٌ وَ حَرْبٌ تُسْعِرُ
أَنْتُمْ أَعْدَاءُ عِدَّةٍ وَ أَكْثَرُ	وَ نَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَ أَضْبَرُ
وَ نَحْنُ أَعْلَى حُجَّةٍ وَ أَظْهَرُ	حَقًّا وَ أَتَقَى مِنْكُمْ وَ أَعْذَرُ (103)

پس گروهی را به قتل رساند تا اینکه بدیل بن صریم با شمشیر به او حمله کرد و ضربه ای بر او وارد ساخت، و مردی از تمیم نیز با نیزه بر او حمله ور شد، حبیب از اسب بر زمین افتاد و چون خواست بپاخیزد، حصین بن تمیم با شمشیر ضربه ای دیگر به سر او زد، و آن مرد تمیمی سر از تن حبیب جدا کرد، رضوان و بهشت خداوند بر او مبارک باد.

حصین بن تمیم به آن مرد تمیمی گفت: من با تو در کشتن حبیب شریک هستم! او می گفت: من خود به تنهایی حبیب را کشته ام! حصین بن تمیم به او گفت: سر حبیب را به من ده تا بر گردن اسبم آویزان کنم تا مردم بدانند من در کشتن او با تو شریکم! و بعد به تو خواهم داد که نزد عبیدالله ببری و جایزه بگیری!! ولی او قبول نکرد! آشنایان آن دو آنها را اصلاح دادند و حصین بن تمیم سر را به گردن اسب آویزان نموده و در میان لشکر می چرخید! و بعد به او برگرداند. (104)

محمد بن قیس نقل کرده است که شهادت حبیب بن مظاهر برای امام بسیار گران آمد و دل مبارکش شکست و فرمود: از خدا انتظار دارم که حامیان مرا و یاران مرا اجر دهد. همچنین آمده است که آن حضرت فرمود: ای حبیب! چه برگزیده مردی بودی که خدا تو را توفیق عنایت کرد تا هر شب ختم قرآن کنی. (105)

بهر حال از آنچه گذشت معلوم می شود حبیب بن مظاهر قبل از نماز ظهر به شهادت رسیده است. آخرین نماز چون وقت نماز ظهر فرا رسید، مردی از یاران آن حضرت به نام ابو ثمامه صیداوی (106) به آن حضرت عرض کرد: ای ابا عبدالله! من به فدایت شوم، این گروه به ما نزدیک شده اند و به خدا سوگند که پیش از تو من باید کشته شوم و دوست دارم چون خدا را ملاقات می کنم با تو نماز خوانده باشم! امام حسین (علیه السلام) سر به سوی آسمان برداشت و فرمود:

نماز را تذکر دادی، خدای تو را از نمازگزاران قرار دهد. آنگاه امام حسین (علیه السلام) زهیر بن قین و سعید بن عبدالله را گفت در جلوی آن حضرت بایستند تا او نماز ظهر بگذارد، پس امام (علیه السلام) با نیمی از یارانش نماز خوف بجای آوردند. (107)

17- سعید بن عبدالله حنفی (108):

سعید بن عبدالله در جلوی امام ایستاد و امام نمازگزارد و او در اثر تیرباران دشمن به روی زمین افتاد در حالی که می گفت: خدایا این گروه را لعنت کن همانند لعن قوم عاد و ثمود، و سلام مرا به پیامبرت برسان؛ همچنین گفت: پروردگارا! این زخم ها را برای درک ثواب تو در راه نصرت فرزند پیامبر تو بر جان خود خریدم. آنگاه به طرف امام التفاتی کرده گفت: آیا به عهد خود وفا کردم ای پسر رسول خدا؟! امام (علیه السلام) فرمود: آری، تو در بهشت پیشاپیش من قرار خواهی داشت. او در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر غیر از زخم نیزه و شمشیر بر بدنش فرو رفته بود، و چون امام (علیه السلام) از نماز فارغ شد به اصحابش فرمود: ای انصار من! این بهشت است که درهای آن به روی شما باز شده و نهادهای آن جاری و میوه های آن آماده است، و این پیامبر خداست و اینان شهدایی که در راه خدا کشته شده اند، منتظر قدم شمایند، و شما را به بهشت بشارت می دهند، پس از دین خدا و دین پیامبر حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید. اصحاب به امام عرض کردند: جان های ما فدای تو باد و خون های ما نگاهدارنده خون تو، به خدا سوگند که هیچ گزندی به تو و حرم تو نمی رسد مادامی که از ما کسی زنده باشد. (109)

18- ابو ثمامه صائدی:

نام او عمرو بن عبدالله بن کعب و از تابعین بود و مردی دلاور و از شخصیت های شیعه بشمار می رفت. از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و در جنگ ها با آن حضرت شرکت می کرد، و بعد از امیرالمؤمنین از اصحاب امام حسن مجتبی (علیه السلام) گردید و در کوفه ماند، و چون معاویه مرد، به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و او را دعوت کرد و از جمله فرماندهان مسلم بن عقیل بود (110) که با سپاهیان خود عبیدالله بن زیاد را در قصر دارالاماره محاصره کرد، و چون مردم از اطراف مسلم پراکنده شدند ابو ثمامه بصورت مخفیانه زندگی می کرد و ابن زیاد شب و روز در جستجوی او بود! او با نافع بن هلال در اثنای راه به امام حسین (علیه السلام) ملحق گردید و در روز عاشورا پس از آن که با امام حسین نماز گزارد به آن حضرت عرض کرد: یا ابا عبدالله! تصمیم گرفته ام که به یاران خویش ملحق شوم، و ناخوش دارم که زنده بمانم و تو را کشته ببینم. امام (علیه السلام) به او اذن داد و فرمود: ما هم بعد از ساعتی به شما ملحق می شویم؛ پس او سرگرم نبردی شدید با سپاه کفر شد تا بر تن او جراحات زیادی رسید و در این احوال مردی به نام قیس بن عبدالله صائدی که پسر عموی او بود و با ابو ثمامه سابقه دشمنی داشت، او را به قتل رساند؛ و شهادت او بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی بود. (111)

19- سلمان بن مضارب:

او پسر عموی زهیر بن قین بود و همراه او به حج آمده بود، و چون زهیر در بین راه به امام حسین (علیه السلام)

پیوست، سلمان بن مضارب نیز به امام ملحق گردید و به کربلا آمد و در روز عاشورا بعد از ادای نماز ظهر با امام، قبل از زهیر بن قین به شهادت رسید. (112)

20- زهیر بن قین بجلی:

او مردی شجاع و شریف در قبیله خود بود و در کوفه اقامت داشت و شجاعت او در جنگ ها مشهور بود، در ابتدای کار از طرفداران عثمان بود و پس از ملاقات با امام حسین (علیه السلام) در اثر هدایت الهی از عقیده خود دست کشید و از شیعیان علی و اهل بیت (علیهم السلام) شد و همراه امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد. (113)

روزعاشورا بعد از گزاردن نماز با امام (علیه السلام)، دست خود را روی شانه امام نهاد و این رجز را خواند:

أَقْدِمْ حُسَيْنًا هَادِيًا مَهْدِيًا	الْيَوْمَ تَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ
ثُمَّ أَبَاكَ ذَا الْعَلَاءِ عَلِيًّا	وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرَّضَى الْوَلِيًّا
وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا	وَإِسَدَ اللَّهِ الشَّهيدَ الْحَيَّ (114)

سپس به میدان آمد و مبارزه سختی با سپاه کوفه کرد (115) تا آن که یکصد و بیست نفر از آنان را به قتل رساند. او از زمره اصحاب وفاداری بود که پیشاپیش امام (علیه السلام) شمشیر می زد تا به درجه والای شهادت نائل آمد. (116)

بشیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله برده و او را شهید کردند و امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت او فرمود:

ای زهیر! خدا تو را از لطف خود دور مدارد و قاتلان تو را همانند لعنت شدگان مسخ شده به لعنت ابدی خود گرفتار سازد. (117)

وقتی که خبر کشته شدن زهیر بن قین در رکاب امام (علیه السلام) به همسر با وفای او رسید، به غلامش گفت: برو و مولایت زهیر را کفن کن، غلام زهیر وقتی که بدن مطهر امام حسین (علیه السلام) را عریان در قتلگاه مشاهده کرد، با خود گفت: چگونه مولایم زهیر را کفن کنم ولی حسین (علیه السلام) را رها نموده و عریان بگذارم؟! به خدا سوگند که چنین نکنم. پس امام را در پارچه ای که همراه داشت پیچید و زهیر را با پارچه ای پاره کفن نمود. (118)

21 - حجاج بن مسروق الجعفی:

او از شیعیان و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و در کوفه سکونت داشت، چون امام حسین (علیه السلام) به مکه عزیمت کرد، از کوفه به مکه آمد و پس از ملاقات با امام (علیه السلام) در خدمت او بود و در اوقامت نماز برای حضرت اذان می گفت، و در روز عاشورا که آتش جنگ شعله ور گردید حجاج بن مسروق پیش آمد و از امام اجازه جنگ گرفته به میدان رفت و مدتی مبارزه کرد و به طرف امام بازگشت، و در حالی که بدنش غرق خون بود این رجز را می خواند:

الْيَوْمَ أَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ	ثُمَّ أَبَاكَ ذَا النَّدَى عَلِيًّا
--------------------------------------	-------------------------------------

ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ الْوَصِيَّ (119) و (120)

امام (علیه السلام) فرمود: من هم به شما ملحق و آنان را ملاقات خواهم کرد، سپس حجاج بن مسروق به میدان بازگشت و آنقدر مبارزه کرد تا شهید شد. (121)

22 - یزید بن مغفل جعفری:

او از شعرای خوب و از شجاعان شیعه و از اصحاب علی (علیه السلام) در جنگ صفین بشمار می رفت، او در مکه به همراه حجاج بن مسروق به امام حسین (علیه السلام) ملحق شد و روز عاشورا نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و برای مبارزه اذن گرفت و به میدان رفت و این رجز را خواند:

انا یزید و انا ابن مغفلو فی یمینی نصل سیف مصقل	اعلوه الهامات وسط القسطل عن الحسین الماجدالمفضل
---	---

ابن رسول الله خیر مرسل. (122)

و آنچنان شجاعانه جنگید که دشمن را به حیرت واداشت، و پس از آن که گروهی را به قتل رسانید به فیض شهادت نائل آمد. (123)

23 - حنظله بن اسعد شبامی:

از بزرگان شیعه و مردی فصیح و شجاع و قاری قرآن بود، و فرزندی داشت به نام علی که در تاریخ از او یاد شده است. حنظله بعد از ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا به اردوی آن حضرت ملحق شد و امام او را به عنوان رسول نزد عمر بن سعد می فرستاد، و چون روز عاشورا فرا رسید نزد امام آمد و از آن حضرت برای جهاد اذن گرفت و در جلوی امام ایستاد و شروع به سخن گفتن با لشکر کوفه کرد و گفت:

ای مردم! من بر عاقبت کار شما بیمناکم همانند روز احزاب و سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود، ای مردم! من از رسوائی شما در روز قیامت می ترسم، آن روزی که هیچ نگهدارنده ای جز خدا نیست و کسی که گمراه شد راهی به سوی هدایت ندارد. ای مردم! حسین را نکشید که خداوند شما را به عذاب خود مبتلا سازد و کسی که افترا می بندد، زیان خواهد بود.

امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: هنگامی که تو این گروه را به حق دعوت کردی و آنان نپذیرفتند و تصمیم به ریختن خون تو و یارانت گرفتند و دست خود را به خون برادران صالح تو آلوده کردند، اینها مستوجب عذاب شدند. حنظله بن اسعد به امام (علیه السلام) عرض کرد:

راست گفتم، فدایت شوم، آیا اجازه می دهی که به ملاقات پروردگارم شتافته و به برادرانم ملحق شوم؟ آن حضرت اجازه داد و فرمود:

برو به سوی چیزی که بهتر از دنیا و آنچه در آن است، جهانی که حدی نپذیرد و سلطنتی که زوال نیابد.

حنظله گفت: «السلام علیک یا ابا عبدالله صلی الله علیک و علی اهل بیتک»، ملاقات ما و شما در بهشت! امام فرمود: آمین! آمین! سپس به سپاه کوفه حمله کرد و سرانجام بر او حمله کردند و او را به شهادت رساندند، رضوان الله تعالی علیه. (124)

24 - عابس بن ابی شبيب (125):

او از قبیله بنی شاکر می باشد که طائفه ای است از همدان؛ عابس از رجال شیعه و از رؤسای آنها و مردی شجاع

و خطیبی توانا و عابدی پر تلاش و متعهد بود. (126) و (127) عابس در روز عاشورا می گفت: امروز روزی است که باید تلاش کنیم برای سعادت خویش با هر چه در توان داریم زیرا بعد از امروز حساب است و عمل به کار نیاید.

آنگاه نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت: یا ابا عبدالله! به خدا سوگند روی زمین چه در نزدیک و یا دور کسی عزیزتر و محبوب تر از تو نزد من نیست، اگر من چیزی عزیزتر از جانم و خونم داشتم که فدایت کنم و کشته شدن را از تو دفع کنم، هر آینه تقدیم می کردم؛ سپس گفت:

«السَّلام علیک یا ابا عبدالله اشهد انی علی هداک و هدی ابیک»؛ «سلام بر تو ای ابا عبدالله، من گواهی می دهم که بر راه شما و پدر شما استوارم و به راه راست هدایت می یابم.» سپس با شمشیر به سوی دشمن آمد. ربیع بن تمیم گوید: چون دیدم که عابس به سوی میدان می آمد او را شناختم و سابقه او را در جنگ‌ها می دانستم که او شجاع ترین مردم است؛ به سپاه عمر بن سعد گفتم: این شخص شیر شیران است، این فرزند شبیب است، مبادا کسی به جنگ او رود؛ پس عابس مکرر فریاد می زد و مبارز می طلبید و کسی جرأت نمی کرد به میدان او رود.

عمر بن سعد گفت: حال که چنین است او را سنگ باران کنید، پس لشکر اینگونه کردند. عابس که چنین دید زره از تن به در کرد و کلاه خود از سر برداشت سپس بر سپاه کوفه حمله کرد.

وقت آن آمد که من عریان شوم	جسم بگذارم سراسر جان شوم
آزمودم مرگ من در زندگی است	چون رهم زین زندگی پایندگی است
آنچه غیر از شورش و دیوانگی است	اندرین ره روی در بیگانگی است

ربیع بن تمیم می گوید: سوگند به خدا او را دیدم که بیش از دویست رزمنده را تار و مار کرد، پس بر او از هر طرف حمله بردند و او را شهید کردند، و من شاهد بودم که سر عابس بن شبیب در دست مردانی بود و منازعه می کردند، این می گفت من عابس را کشته ام و دیگری می گفت من کشته ام. عمر بن سعد گفت: مخاصمه نکنید، سوگند به خدا یک نفر نمی تواند این مرد را کشته باشد. (128)

از شور تو پر، کون و مکان شد عابس!	در سوگ تو خون، دل جهان شد عابس
تن از تو و، تو برهنه تر از تن خویش	عریان تر ازین نمی توان شد عابس

25 - شوذب بن عبدالله:

او از رجال شیعه و از معدود دلیران بنام و حافظ حدیث از امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، و مجلس حدیث داشت که شیعیان نزد او آمده و اخذ حدیث می کردند. با عابس بن ابی شبیب از کوفه به مکه آمد و نزد امام (علیه السلام) ماند تا روز عاشورا، و چون جنگ آغاز شد به مبارزه پرداخت. عابس او را طلب کرد و از تصمیم او مبنی بر یاری امام و شهادت در راه او سؤال کرد و او عزم خود را بر شهادت ابراز نمود و همانند دلیران به مبارزه پرداخت تا به شهادت رسید. (129)

26 - جَوْن بن ابی مالک (130):

او بنده سیاه چرده ابوذر غفاری بود که نزد امام (علیه السلام) آمد و برای مبارزه اجازه خواست. امام حسین (علیه السلام) فرمود: تو از جانب ما مأذونی و برای عافیت همراه ما آمده ای، خود را در مشقت

مینداز! گفت: من در راحتی باشم و در سختی شما را تنها بگذارم؟! به خدا سوگند هر چند که بوی بدن من بد، و حسب من رفیع نیست ولی امام بزرگواری چون تو بوی مرا خوش و بدنم را مطهر و رنگ روی مرا سفید می کند و به بهشتم مزده می دهد!

به خدا سوگند که از شما جدا نگردم تا خون سیاه من با خون شریف شما آمیخته گردد! بعد شروع به رجز خوانی کرد:

کیف تری الفجّار ضرب الاسود	بالمشرقی القاطع المهدّد
أَذَبْ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَ الْيَدِ	أَرْجُو بِهِ الْجَنُّ يَوْمَ الْمَوْتِ. (131)

و شجاعانه به جنگ با دشمن پرداخت و بیست و پنج نفر از آنان را به قتل رساند تا این که شهید شد.

امام حسین (علیه السلام) بر بالین او حاضر شد و گفت: خدایا روی او را سپید و بوی او را خوش و او را با نیکان محشور کن و با محمد و آل محمد آشنا و معاشر گردان.

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که: هر کسی کشته خود را از میدان بیرون می برد و به خاک می سپرد، اما چون کسی را نداشت تا او را از میدان بیرون برد، به همین جهت پیکر پاره پاره او را پس از ده روز دیدند در حالی که بوی مشک از بدنش به مشام می رسید. (132)

27 - عبدالرحمن الارحبی:

او از تابعین و مردی شجاع و دلاور بود و به همراه قیس بن مسهر با نامه های مردم کوفه در مکه در شب دوازدهم ماه رمضان به خدمت امام رسید، و امام (علیه السلام) عبدالرحمن را همراه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد و او مجدداً بازگشت و از جمله یاران امام بود.

در روز عاشورا چون آن حال را مشاهده نمود اذن گرفت، امام (علیه السلام) او را اجازه داد، پس به میدان آمد و مبارزه کرد و رجز خواند: صبراً علی الاسیاف و الاستصبراً علیها لدخول الجنّ (133) تا آن که به شهادت رسید. (134)

28 - غلام ترکی:

او غلام امام (علیه السلام) و از قاریان قرآن بود، اذن گرفت و به میدان آمد مبارزه می کرد و رجز می خواند:

البحر من طعنی و ضربی	یصطلی و الجوّ من سهمی و نبلی یمتلی
إذا حسامی فی یمینی ینجلی	ینشقّ قلب الحاسد المبجل (135)

و گروهی از سپاهیان دشمن را کشت سپس به علت زخم های وارده بر روی زمین افتاد. امام حسین (علیه السلام) آمد و گریست! و صورت بر صورتش نهاد! غلام همین که چشمش را باز کرد و امام (علیه السلام) را بر بالین خود مشاهده کرد لبخندی زد و سپس جان داد. (136)

29 - انس بن حارث:

او از اصحاب رسول خداست که در غزه های بدر و حنین در خدمت آن حضرت بود و احادیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که از جمله آنها این حدیث است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«این فرزندم حسین در زمین کربلا کشته خواهد شد. هر کس در آنجا باشد باید او را یاری کند.» (137) و (138)

او روز عاشورا از امام (علیه السلام) اذن گرفت و عمامه خود را به کمر بست و با پارچه ای ابروهای خود را به بالا برده، بست! امام (علیه السلام) چون او را با این هیئت مشاهده کرد گریست و فرمود: «شکر الله لك يا شيخ»، او با همان کهنسالی هجده نفر از لشکریان کوفه را به قتل رسانده و آنگاه شهید شد، رضوان الله تعالى علیه. (139)

30- عبدالله بن عروه:

31 - عبدالرحمن بن عروه:

این دو برادر، جدشان از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و در کربلا به امام حسین (علیه السلام) ملحق شدند و در روز عاشورا به نزد آن حضرت آمده و سلام کردند و گفتند: دوست داریم که در برابر مبارزه کرده و از حریم تو دفاع کنیم.

امام (علیه السلام) فرمود: مرحباً بکما! آفرین باد بر شما! و این دو برادر در نزدیکی امام با دشمن مبارزه کردند تا این که شهید شدند. (140)

و در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی عبدالله و عبدالرحمن ابنا عروة بن حراق الغفاریین.» (141)

32 - عمرو بن جناده:

عمرو بن جناده انصاری بعد از شهادت پدرش جنادة بن حارث انصاری، به خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد در حالی که یازده سال بیشتر نداشت.

امام (علیه السلام) به او اجازه نداد و فرمود:

پدر این کودک در حمله اول شهید شده و شاید مادرش از این کار ناخشنود باشد. آن کودک گفت: مادرم به من فرمان داده است که به میدان روم! وقتی امام (علیه السلام) سخن او را شنید او را اذن داد (142)، پس به میدان رفت و شهید شد و سر او را از تن جدا کرده و به سوی امام حسین (علیه السلام) پرتاب نمودند! مادرش آن سر را گرفت و خاک و خون از آن پاک کرد و آن را بر سر مردی از سپاه کوفه که در نزدیکی او قرار داشت، کوبید و او را به هلاکت رساند، بعد به خیمه بازگشت و عمود خیمه - و به قولی شمشیری - را برگرفت و این رجز خواند:

انا عَجُوزٌ سَيِّدِي ضَعِيفَةٌ	خاویة بالیة نحیفة
اضربکم بضربة عنیفة	دون بنی فاطمة الشَّریفه (143)

سپس به دشمن حمله کرد و دو نفر را کشت، سپس امام حسین (علیه السلام) او را به خیمه باز گرداند. (144)

33- واضح الترمکی:

او مردی شجاع و قاری قرآن و ترک زبان بود و با جنادة بن حارث به حضور امام حسین (علیه السلام) آمده بودند، و گمان دارم همان کسی است که اهل مقاتل ذکر کرده اند که روز عاشورا را در مقابل سپاه کوفه ایستاد و پیاده با شمشیر مبارزه می کرد و رجز می خواند و چون روی زمین افتاد به امام (علیه السلام) استغاثه کرد، امام بر بالین او آمد و دست بر گردن او نهاد در حالی که او جان می داد و او به خود می بالید که: چه کسی همانند من است در حالی که پسر رسول خدا صورتش را بر صورتم گذارده است، سپس به ملکوت اعلی پیوست. (145)

34 - رافع بن عبدالله:

او با مولایش مسلم بن کثیر هنگامی که امام (علیه السلام) وارد کربلا شده بود، خدمت آن حضرت رسید و در جنگ با سپاه کوفه شرکت کرده و بعد از مسلم بن کثیر و پس از نماز ظهر مبارزه کرد و شهید شد. (146)

35 - یزید بن ثبیط :

او از اصحاب ابوالاسود و از شیعیان بصره و در میان قومش شریف و بزرگوار بوده است، با دو فرزندش از بصره به مکه آمد و با امام (علیه السلام) رهسپار کربلا شد و پس از مبارزه با دشمن به شهادت رسید. (147)

36 - بکر بن حی:

او با عمر بن سعد و سپاه کوفه به جنگ حسین (علیه السلام) آمده بود، روز عاشورا که آتش جنگ مشتعل گردید، متوجه امام شد و توبه کرد و از سپاه کوفه جدا گردید و با آنها مبارزه کرد و در مقابل امام حسین (علیه السلام) شهید شد. (148)

37 - ضر غامة بن مالک:

او از شیعیان کوفه و از کسانی بود که با مسلم بیعت کرده بود. چون مردم، مسلم را تنها گذاشتند او با سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد و به امام (علیه السلام) ملحق گردید و با سپاه کوفه مقاتله کرد و در برابر امام حسین (علیه السلام) بعد از نماز ظهر در مبارزه با دشمنان به شهادت رسید (149)، و این رجز را می خواند:

«الیکم من مالک ضرغام	صَرَبَ فِتًی یَحْمی عَن الکرام
یَرْجو ثَوَابَ اللّٰه بالتَمَام	سُبْحَانَهُ مِنْ مَلِکِ الْعَلَام» (150)

38 - مجمع بن زیاد:

او در منازل جهینه اطراف مدینه به اصحاب امام (علیه السلام) پیوست و بعد از خبر شهادت مسلم همچنان با امام بود تا در کربلا برابر آن حضرت به شهادت رسید. (151)

39 - عباد بن مهاجر:

او نیز در میان راه در منزلی که از منازل جهینه بود به امام (علیه السلام) ملحق و در کربلا با آن حضرت به شهادت رسید. (152)

40 - وهب بن حباب کلبی:

وهب بن حباب اذن جهاد گرفت و رهسپار میدان گردید، قتالی نیکو با دشمن نمود و بر سختی‌ها و ناراحتی‌ها شکیبائی کرد، و برگشت به سوی همسر و مادرش که در کربلا با او بودند، پس به مادرش گفت: آیا از من راضی شدی؟ گفت: از تو راضی نشوم مگر آن زمان که پیش روی حسین و در راه او کشته گردی. همسرش به او گفت: مرا به ماتم خویش اندهناک مکن. مادرش گفت: ای پسرک من! از تقاضای همسرت روی گردان و برابر حسین (علیه السلام) مقاتله کن تا به شفاعت جدش در روز قیامت نائل شوی. پس جنگید تا دستانش قطع شد؛ همسرش چوبی را به دست گرفت و سوی او روانه شد و به او گفت: پدر و مادرم به فدایت، از حرم پیامبر دفاع

کن و مقاتله نما. وهب خواست او را بازگرداند، امتناع کرد، امام حسین (علیه السلام) به او گفت: بازگرد خدا تو را از اهل بیت جزای خیر دهد؛ پس به خیمه ها باز گشت و وهب مقاتله نمود تا به شهادت رسید. (153)

41 - حبشی بن قیس بن سلمه:

جد او از اصحاب رسول خداست و از قبیله نَهْم است، و پدر او نیز گویا محضر پیامبر گرامی را درک کرده بود. او در ایامی که هنوز در کربلا صحبت از جنگ نبود به خدمت امام حسین (علیه السلام) آمده و به همراه آن حضرت شهید شد. (154)

42 - زیاد بن عریب:

از قبیله همدان و مکنی به ابی عمره است، مردی متعهد و اهل عبادت بود، پدر او از اصحاب پیامبر بود و خود او نیز محضر پیامبر گرامی را درک کرده بود، مردی شجاع و معروف به عبادت و پرهیزگاری بوده است. مهران کاهلی می گوید: در کربلا حضور داشتم، مردی را دیدم شدیداً می جنگید و هرگاه که بر سپاه کوفه حمله می کرد آنها را پراکنده می ساخت سپس به نزد امام حسین (علیه السلام) آمده و می گفت: ابشر هدیت الرشد یابن احمد! فی جَنِّ الفردوس تعلو سعدا. (155) سؤال کردم: او کیست؟ گفتند: او ابو عمره حنظلی است. پس شخصی به نام عامر بن نهشل راه را بر او گرفت و او را به شهادت رساند و سر او را از بدن جدا کرد. (156)

43 - عقبه بن صلت:

این مرد نیز در میان راه مکه به کربلا در یکی از منازل جُهیینه به خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و از او جدا نشد تا در کربلا به شهادت رسید. (157)

44 - قعنب بن عمر:

او از شیعیان بصره و با حجاج بن بدر از بصره به مکه آمده و به یاران امام (علیه السلام) ملحق شد و در روز عاشورا برابر آن حضرت به شهادت رسید (158). و در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی قعنب بن عمر النمیری.» (159)

45 - انیس به معقل:

او نیز مردی شجاع بود و پس از مبارزه ای سخت به فیض شهادت نائل آمد. (160)

46 - قره بن ابی قره:

او به دفاع از فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرداخت و با دشمن جنگید و بعد از به هلاکت رساندن شصت و شش نفر از سپاه دشمن به شهادت رسید. (161)

47 - عبدالرحمن بن عبدالله الیزنی:

او نیز برای رسیدن به فوز عظیم شهادت راهی میدان گردید و همانند دیگر یاران امام حسین (علیه السلام) مقاتله کرد و شهید شد، و این رجز را می خواند:

أَنَا ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ آلِ يَزْنَ	دینی علی دین حُسَین وَ حَسَن
أَضْرَبْتُكُمْ صَرْبَ فَتًی مِنَ الْيَمَنِ	أَزْجُو بِذِكِّ الْقَوْزِ عِنْدَ الْمُؤْتَمَنِ (162) و (163)

این دلاور نیز با خواندن رجز - که حاکی از شجاعت او و نداشتن خوف و ترس از مرگ بود - همانند لشکری بر دشمن یورش برد و سرانجام برابر امام (علیه السلام) به شهادت رسید. (164)

شیخ طوسی او را از اصحاب امام حسین (علیه السلام) ذکر کرده است که در کربلا با آن حضرت شهید شد. از ربیع الابرار زمخشری نقل شده است که حسنیه جاریه امام حسین (علیه السلام) بود که او را از نوفل بن حارث خریداری کرده بود سپس او را به مردی به نام سهم تزویج کرد و از او منجج متولد شد، و مادرش حسنیه در خانه امام سجاد (علیه السلام) خدمت می کرد، چون امام حسین (علیه السلام) به سوی عراق آمد منجج نیز به همراه مادرش به کربلا آمد و در کربلا در آغاز جنگ به شهادت رسید. (165)

مردی شریف و کثیر الصلاة بود و در میدان جنگ همانند شیر خشمگین مبارزه می کرد و در رویارویی با بلاها و سختی‌ها بسیار مقاوم بود و او آخرین نفر از اصحاب امام (علیه السلام) است که شهید شده است. نوشته اند: او جراحات زیادی برداشته و در میان کشتگان افتاده بود، بعد از زمانی که به هوش آمد و شنید که می گویند: حسین (علیه السلام) کشته شده است، در خود قوتی یافت بپاخاست و با خنجرى که به همراه داشت ساعتی با دشمن مبارزه کرد تا او را عروۀ بن بکار و زید بن ورقاً شهید کردند. (166)

- 1- بعضی نام این شخص را که غلام عمر بن سعد است «درید» ضبط کرده‌اند. (مقتل الحسین خوارزمی 2/8).
- 2- ارشاد شیخ مفید. 2/101
- 3- بحار الانوار. 45/12
- 4- الملهوف. 42
- 5- مناقب ابن شهر آشوب. 4/113
- 6- «ماریه» زنی از شیعیان بصره بوده و خانه او محل اجتماع و تصمیم‌گیری شیعیان بوده است، که قبلاً نیز ذکر نمودیم.
- 7- ابصار العین 112. و در «وسيلة الدارین» 99 آمده است که او از اصحاب رسول خدا بوده و حدیث از ایشان نقل کرده است.
- 8- «مهاده» ایامی را گویند که بین دو سپاه مذاکره بوده است و کار به جنگ نیانجامیده است.
- 9- ابصار العین، 114.
- 10- ابصار العین، 103.
- 11- ابصار العین، 112.
- 12- ابصار العین، 113. و در «وسيلة الدارین» 117 آمده است که او به میدان آمد و مبارزه کرد و شهید شد.
- 13- ابصار العین، 124.
- 14- ابصار العین، 94.

- 15- ابصار العین، 104.
- 16- تعدادی از سپاه عمر بن سعد که در حدود سی نفر بودند شب عاشورا به امام حسین پیوستند.
- 17- ابصار العین، 113.
- 18- ابصار العین، 103.
- 19- ابصار العین، 55.
- 20- ابصار العین، 122.
- 21- ابصار العین، 109.
- 22- ابصار العین، 103.
- 23- ابصار العین، 109.
- 24- نتقیح المقال، 1/452.
- 25- ابصار العین، 111.
- 26- ابصار العین، 108.
- 27- مقتل الحسین، مقرر، 254.
- 28- ابصار العین، 79.
- 29- ابصار العین، 86.
- 30- ابصار العین، 111.
- 31- ابصار العین، 101.
- 32- ابصار العین، 101.
- 33- ابصار العین، 110.
- 34- ابصار العین، 93.
- 35- ابصار العین، 112.
- 36- بعضی او را عمرو بن ضبعه ثبت کرده‌اند و در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی عمرو بن ضبعه الضبعی». (وسيلة الدارین 177).
- 37- ابصار العین، 113.
- 38- وسیله الدارین، 177.
- 39- ابصار العین، 113.
- 40- ابصار العین، 79.
- 41- ابصار العین، 109.
- 42- او از فرماندهان علی (علیه السلام) در جنگ صفین بوده و در جمل و نهروان در خدمت آن حضرت شرکت داشته است، و در زیارت ناحیه آمده است «السلام علی قاسط و کردوس ابنی زهیر التغلبی». (وسيلة الدارین 184).
- 43- ابصار العین، 114.
- 44- ابصار العین، 114.
- 45- ابن حجر در «اصابه» نقل کرده است که کنانه در جنگ احد حضور داشته و پدرش عتیق فارس رسول خدا

بوده است. (وسیلة الدارین 184).

46- ابصار العین، 114.

47- ابصار العین، 108.

48- ابصار العین، 112.

49- ابصار العین، 114.

50- مبرد در «کامل» او را از فرزندان ملوک عجم ذکر کرده است که رغبت به اسلام پیدا کرد و در کودکی به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد. (وسیلة الدارین 199).

51- ابصار العین، 54.

52- ابصار العین، 109.

53- ابصار العین، 94.

54- مناقب ابن شهر آشوب. 4/113.

55- بحار الانوار 45/12؛ و در کافی 1/465 این حدیث با کمی اختلاف از عبدالملک بن اعین از حضرت ابی جعفر باقر (علیه السلام) نقل شده است.

56- الملهوف، 49.

57- کنیه او ابو وهب و از قبیله بنی علیم و زوجه او ام وهب دختر عبد از قبیله بنی نمر بن قاسط است. (وسیلة الدارین 168).

58- در معاجم بلدان موضعی را به نام «بثر الجعد» نیافتیم و آنچه از قرائن مشهود است نام چاهی است در کوفه.

59- «اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند قبیله کلب هستم، کفایت می‌کند که بیت من در قبیله بنی علیم است. مردی هستم که باید نیرویم را از تیغ بخواهید، و اگر مرا مشکلی پیش آید ضعیف نباشم. ای ام وهب! من تعهد می‌کنم که با نیزه و شمشیر زدن ره دشمن روی کنم».

60- ابصار العین، 106.

61- این دو برادر مادری هستند و پدران آنها حارث و عبدالله فرزندان سریع بن جابر از قبیله همدان هستند. (وسیلة الدارین 154).

62- ابصار العین، 78.

63- عمرو بن خالد در کوفه مردی شریف و از مخلصین اهل بیت (علیه السلام) بود، او با مسلم بن عقیل قیام کرد و چون اهل کوفه او را تنها گذاشتند، عمرو بن خالد چاره‌ای جز مخفی شدن نداشت و در اختفاً بود تا آن که شنید که فرستاده حسین از بطن الرمه (قیس بن مسهر) به شهادت رسید، خود و مولایش سعد حرکت کردند و به امام (علیه السلام) ملحق شدند. (وسیلة الدارین 176).

64- او به دنبال عمرو بن خالد در راه با امام حسین (علیه السلام) پیوست، او مردی شریف و بلند همت بود و در کربلا شهید گردید. (ابصار العین، 68).

65- ممکن است این شخص همان جنادة بن حرث باشد که مقرر جابر ذکر کرده است و سماوی گفته است جبار و حیان او را گفته اند، ولی صحیح نیست. (ابصار العین، 84).

66- مجمع بن عبدالله از تابعین و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و در جنگ صفین حضور داشته

است. پدر او عبدالله از اصحاب رسول خداست. (وسيلة الدارين 192).

67- مقتل الحسين، مكرم. 293

68- ارشاد شيخ مفيد. 2/102

69- كامل ابن اثير. 4/66

70- او عفيف بن زهير بن ابي الاخنس می باشد، و از کسانی بود که شاهد واقعه کربلا بودند.

71- نفس الملهوف، 261 به نقل از طبری.

72- از جمله اشعار اوست این شعر مشهور: و لم تر عینی مثلهم فی زمانه مولا قبلهم فی الناس اذ انا يافع اشد قراعا بالسيوف لدى الوغا الا كل من يحمي الذمار مقارع؛ «از آن روزی که بالغ شدم، دیدگانم همانند آن رادمردان را نه در آن زمان و نه قبل از آن ندید؛ شدیدترین ضربات را با شمشیرها در صحنه کارزار می زدند، آری هر آن کس که حمایت از حوزه مسئولیت خود کند چنین است.» الا كل من يحمي الذمار مقارع.

73- حياة الامام الحسين، 3/209

74- وسيلة الدارين، 173

75- «سپاه انصار دانسته اند که من از کسی که مسئولیت حفظ جانم با من است، حمایت و حفاظت می کنم؛ ضربه های من همانند ضربه های جوانی است که از صحنه نمی گریزد؛ جان و مال من فدای حسین باد!» ابن نما می گوید: در این مصراع آخر یعنی «جان و مال من فدای حسین باد» اعتراضی نسبت به عمر بن سعد خفته است که چون امام (علیه السلام) از او خواست تا از عزمش باز گردد، او گفت: بر خانه خود بیمناکم! امام (علیه السلام) فرمود: من عوض آن را خواهم داد! عمر بن سعد گفت: بر مالم می ترسم! امام فرمود: من در حجاز از مال خود به تو خواهم داد؛ عمر بن سعد اظهار بی میلی کرد.

76- نفس المهموم، 262

77- ابصار العين، 92

78- سعد بن حارث بن سلمه انصاری و برادرش ابو الحتوف هر دو از محکمه (خوارج) بودند و با عمر بن سعد برای جنگ با حسین به کربلا آمده بودند، بعد از ظهر روز عاشورا هنگامی که یاران امام شهید و تنها سوید بن عمرو و بشر عمرو حضرمی با امام (علیه السلام) باقیمانده بودند و صدای زنان و کودکان از آل رسول را شنیده گفتند: «لاحکم الا لله ولا طاعة لمن عصاه»؛ این حسین پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جد او را روز قیامت داریم پس چگونه با او محاربه کنیم؟ لذا به یاران امام حسین (علیه السلام) پیوستند. (وسيلة الدارين 149).

79- مقتل الحسين، مكرم. 240

80- ابصار العين، 94

81- «اگر مرا نمی شناسید خودم را معرفی کنم، من از قبیله جملی هستم، و آئین و دینم همان دین حسین بن علی است».

82- «من شیر مردی از قبیله جملی هستم، من پیرو دین علی هستم».

83- ابصار العين، 87

84- در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی یزید بن مهاجر الکندی». او مردی شجاع و شریف بود و از کوفه بیرون آمد و به امام حسین (علیه السلام) قبل از برخورد با حر بن یزید پیوست و به کربلا آمد. (وسيلة الدارين 103).

85- مقتل الحسين، مكرم. 243.

86- «منم یزید فرزند مهاجر، شجاع تر از شیر که در بیشه باشد؛ خدایا من حسین را ناصر، و از ابن سعد دور و بیزار هستم».

87- وسیلة الدارین، 103.

88- ابصار العین، 61.

89- «اگر از من سؤال کنید من دلاوری هستم از شاخه گروهی از برگزیدگان بنی اسد؛ کسی که بر من ستم کند از راه سعادت جدا شده و به دین خدای جبار و بی نیاز کافر گردید».

90- سوره احزاب: 23.

91- نفس المهموم، 264.

92- ترجمه حر را قبلا در پاورقی یادآور شدیم.

93- «همانا من حر هستم که میزبان میهمانانم، شمشیرم را بر شما فرود می آورم و حمایت از بهترین کسی که ساکن بلاد خیف شده می‌نمایم و می زنم شما را و باکی نمی‌بینم».

94- ولی خوارزمی نقل کرده است که حربن یزید چون توبه کرد و نزد امام (علیه السلام) آمد عرض کرد: یابن رسول الله! من اول کسی بودم که بر تو راه گرفتم، مرا اجازه ده تا اول کشته باشم به امید این که فردای قیامت با جدت مصافحه کنم. امام (علیه السلام) فرمود: تو از کسانی هستی که خدا توبه آنها را پذیرفته. پس اول کسی که جلو افتاد برای مبارزه با آن گروه حربن یزید ریاحی می‌باشد. (مقتل الحسین خوارزمی 2/10).

95- حیاة الامام الحسین. 3/221.

96- «نیکو آزاده‌ای بود حری که از قبیله بنی ریاح است، او هنگامی که نیزه‌ها بر او فرود آیند مقاوم، و نیکو حری است هنگامی که او خود را فدای حسین کرد و جان خود را صبح هنگام بذل نمود. 97- مقتل الحسین خوارزمی 2/10.

98- مقتل الحسين، مكرم. 245.

99- شعر از آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) است.

100- بعضی به جای مظاهر او را مظهر به تشدیدها خوانده‌اند.

101- نفس المهموم، 302.

102- ابصار العین، 57.

103- «همانا من حبیب و پدرم مظهر است، سواره صحنه پیکار در حالی که آتش جنگ شعله ور شود. شما هم سلاحتان بهتر و هم تعدادتان بیشتر است، و ما هم از شما باوفا تر و هم از شما شکیباتریم». 104- پس از واقعه عاشورا، مرد تمیمی سر را به گردن اسب خویش آویزان نمود و به سوی کوفه آمد و متوجه قصر عبیدالله شد! فرزند حبیب بن مظاهر به نام قاسم - که کودک نابالغی بود - سر پدر خود را مشاهده کرد و به دنبال آن مرد تمیمی راه افتاد! تمیمی سؤال کرد: چرا از من جدا نمی‌شوی؟ قاسم گفت: این سر پدر من است، او را به من بده که آن را دفن کنم. گفت: امیر به این راضی نمی‌شود، و من می‌خواهم تا از او جایزه‌ای نیکو بگیرم!! قاسم گفت: خدا تو را به خاطر این جنایت، بدترین پاداش خواهد داد؛ و شروع به گریستن نمود و از او جدا شد. بعد از گذشت مدت زیادی، آن فرزند حبیب وارد سپاه مصعب بن زبیر شد و قاتل پدر خود را هنگام ظهر در حالی در خیمه اش خوابیده بود، کشت. (ابصار العین، 59).

- 105- نفس المهموم، 272.
- 106- در تاریخ طبری و بعضی از مصادر دیگر ابو ثمامه صائدی ضبط شده است.
- 107- بحار الانوار، 45/21.
- 108- او از وجوه شیعه در کوفه بود، هم صاحب شجاعت و هم اهل عبادت بوده است. او در مرتبه سوم نامه اهل کوفه را نزد امام حسین (علیه السلام) به مکه برد، و امام پاسخ را توسط او قبل از اعزام مسلم بن عقیل برای مردم کوفه فرستاد، و چون مسلم به کوفه آمد سعید بن عبدالله پس از عابس و حبیب بن مظاهر قیام نمود و اعلان بیعت و نصرت نمود، و مسلم بن عقیل او را مجدداً با نامه‌ای برای امام (علیه السلام) به مکه فرستاد، و سعید بن عبدالله ملازم او بود تا به کربلا آمد و شهید شد. (وسيلة الدارین، 146).
- 109- مقتل الحسين، مقرر 246 / تنقيح المقال، 2/28.
- 110- شيخ مفيد رحمة الله فرموده است: چون مسلم به کوفه آمد، ابو ثمامه با او همکاری می کرد و از طرف او مسئولیت دریافت اموال را از شیعه داشته است، و به وسیله آن اموال با توجه به بصیرتی که در امر سلاح داشت، اسحه خریداری می کرد. (ارشاد شيخ مفيد 2/46).
- 111- ابصار العين، 69.
- 112- ابصار العين، 100.
- 113- ابصار العين، 95.
- 114- «به پیش ای هدایت شده و راهنما، امروز جدت نبی اکرم را دیدار خواهی کرد، و همچنین حسن مجتبی و علی مرتضی را و جعفر طیار آن جوانمرد شجاع و حمزه شیر خدا شهید زنده را.»
- 115- نفس المهموم، 277.
- 116- نفس المهموم، 181.
- 117- بحار الانوار، 5/25.
- 118- تذكرة الخواص، 145.
- 119- «امروز جدت نبی مکرم را دیدار خواهم کرد، سپس پدرت مرتضی علی را، آن کسی که او را وصی پیامبر می شناسیم.»
- 120- مقتل الحسين، مقرر 254.
- 121- ابصار العين، 89.
- 122- «نامم یزید و من فرزند مغفل هستم، در دست راستم شمشیری صیقل داده شده است، آن را بر تارکها در میان غبارها فرود آورم، و از حسین بزرگوار با فضیلت دفاع کنم، او که فرزند رسول خدا بهترین پیامبران است.»
- 123- ابصار العين، 91.
- 124- ابصار العين، 77.
- 125- بعضی او را عابس بن شبيب آورده اند (تظلم الزهراً، 192)، ولی در ابصار العين، 74 و تنقيح المقال 2/112 او را عابس بن ابی شبيب ضبط کرده اند.
- 126- اساساً قبیله بنی شاکر از علاقمندان اهل بیت علیهم السلام بوده اند، خصوصاً اخلاص زیادی زیادی نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشته اند. نصر بن مزاحم در کتاب «وقعة صفین» نقل کرده است که امیرالمؤمنین در جنگ صفین فرمود: اگر تعداد قبیله بنی شاکر به هزار نفر می رسید، حق عبادت خدا بجا آورده

می‌شد. و بنی شاکر از شجاعان جنگ بودند که آنها را «فتیان الصباح» یا جوانمردان صبح می‌نامیدند. ابو مخنف می‌گوید: چون مسلم بن عقیل به کوفه آمد و در خانه مختار مستقر گشت و شیعیان نزد او گرد آمدند، مسلم نامه امام را بر آنها قرائت کرد، همه گریستند و هجده هزار نفر یا بیشتر با او بیعت کردند، عابس بن شبيب بپاخواست و گفت: من شما را از مردم خبر نمی‌دهم زیرا نمی‌دانم در دل‌های آنها چه قصدی است ولی از خودم می‌گویم، من دعوت شما را اجابت کرده و با دشمن شما می‌جنگم و در یاری شما شمشیر می‌زنم تا این که خدا را ملاقات نمایم و هدفی جز تحصیل رضایت خدا ندارم، آنگاه حبیب برخاست و کلام عابس را تأیید نمود. هنگامی که مردم با مسلم بن عقیل بیعت کردند، نامه‌ای به امام (علیه السلام) نوشته و آن را توسط عابس بن شبيب به مکه ارسال داشت. (وسيلة الداین، 158).

127- ابصار العین، 74.

128- مقتل الحسین، خوارزمی، 2/22.

129- ابصار العین، 76.

130- ابو علی در کتاب رجالش نقل کرده است که چون از اهل نوبه و حضرت علی (علیه السلام) او را به یکصد و پنجاه دینار خریده و او را به ابوذر غفاری بخشیده بود، و چون ابوذر به دستور عثمان به «ربذه» تبعید شد او به همراه ابوذر به ربذه رفت، و در سال 32 هنگامی که ابوذر وفات یافت به مدینه بازگشت و در خدمت حضرت علی (علیه السلام) و سپس نزد فرزندش حسن (علیه السلام) بود و پس از آن همراه امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه و از آنجا به عراق آمد. (وسيلة الدارین، 115).

131- «چگونه اهل فجور می‌بینند مبارزه غلام سیاه را با شمشیر مشرفی و جدا کننده؟ من با دست و زبان از آل پیامبر دفاع کنم، امیدوارم روز قیامت بهشت نصیبم گردد.»

132- نفس المهموم، 290.

133- «بر شمشیرها و نیزه‌ها صبر می‌کنم، و این تحمل و شکیبایی به جهت وارد شدن به بهشت است.»

134- ابصار العین، 77، ولی صاحب مناقب او را از شهدای حمله اول ذکر کرده است. در اصابه آمده است: عبدالرحمن بن الکرد بن ارحب، صحابی و کان من أصحاب النبی له هجرة و فضل فی دینه (وسيلة الداین 164)؛ ولی در تنقیح المقال 2/145 او را از جمله تابعین ذکر کرده است.

135- «دریا از نیزه و شمشیر زدنم گرم، و فضا از تیرهای من پر می‌شود؛ چون شمشیرم در دست راستم ظاهر شود؛ قلب شخص حسود را پاره سازد.»

136- بحار الانوار، 5/30.

137- «ان ابنی هذا - یعنی الحسین - یقتل بارض کربلا فمن شهد منکم فلینصره.»

138- اسد الغابة، 1/349.

139- مقتل الحسین، مقرم، 252.

140- ابصار العین، 104.

141- وسيلة الدارین، 165.

142- مقتل الحسین، مقرم 253/ وسيلة الدارین، 114. بعضی او را فرزند مسلم بن عوسجه می‌دانند و گفته اند: چون به میدان آمد این رجز می‌خواند: امیری حسین و نعم الامیر سرور فواد البشیر النذیر علی و فاطمة والدا هو هل تعلمون له من نظیر(نفس المهموم، 293)

143- «من پیرزنی ضعیف و ناتوانم، نحیف و سالخورده ام، شما را با ضربه‌ای شدید می‌زنم تا دفاع نمایم از فرزندان فاطمه شریف.»

144- بحار الانوار، 45/28.

145- ابصار العین، 85.

146- ابصار العین، 108.

147- نفس المهموم، 284.

148- ابصار العین، 113.

149- ابصار العین، 114.

150- «از مالک ضرغام به سوی شما ضربه جوانی که از بزرگان حمایت کنند، امید ثواب کامل الهی را دارد از خداوند دانا و سبحان.»

151- ابصار العین، 115.

152- ابصار العین، 115.

153- مثير الاحزان، 62.

154- ابصار العین، 79.

155- «بشارت باد تو را که به راه رشد هدایت یافتی ای پسر احمد، و در بهشت فردوس رتبه‌ای والا خواهی داشت.»

156- ابصار العین، 80.

157- ابصار العین، 115.

158- ابصار العین، 125.

159- وسیلة الدارین، 184.

160- حیاة الامام الحسین، 3/236.

161- حیاة الامام الحسین 3/238 / وسیلة الدارین، 180.

162- «من فرزند عبدالله از آل یزن هستم، دین من همان دین حسین و حسن است؛ شما را با شمشیر می‌زنم زدن جوانی از یمن، امید رستگاری دارم نزد پروردگار.»

163- حیاة الامام الحسین، 3/239.

164- حیاة الامام الحسین، 3/237.

165- تنقیح المقال، 3/247.

166- ابصار العین، 101؛ و در کامل ابن اثیر، 4/79 به جای عروة بن بکار و زید بن ورقا کشندگان سوید بن عمرو، عروة بن بطن تغلبی و زید بن رقاد الجهنی ذکر شده‌اند.

منبع: قصه کربلا- به ضمیمه قصه انتقام،

علی نظری منفرد